

بحثی در فلسفه تاریخ

مقدمه

باید دانست که حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی، یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می شود مانند توحش، همزیستی و عصیت ها و انواع جهان گشایی های بشر و چیرگی گروهی بر گروهی دیگر و آنچه از این عصیت ها و چیرگی ها ایجاد می شود مانند تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش بدست می آورد چون پیشه ها و معاش و دانش ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می دهد (مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی).

هرگاه انسان دایماً در شناخت آنچه که در زمان گذشته رخ داده، تمرکز کند، این تمرکز صرفاً به رخداد ارتباط پیدا نمی کند، بلکه به سؤالاتی در باره علت این رخداد و روشی که بدین گونه رخ داده، می انجامد. پس از آن، به مرور زمان اهتمام به دقت تفسیر وقایع تاریخی و دقت در ربط اسباب و علل منجر به وقوع آن واقعه، گسترش پیدا می کند و تفسیر تاریخ فرا گیر می شود و با توسعه دانش، افق های آن گسترش می یابد و اسناد آن تنوع یافته و روش های بحث و جستجو پویا می گردد. همچنان که مفسران تاریخ با اختلاف فرهنگی و نوع تفکر و زمان خود متنوع می شود و بازتاب آن بر طبیعت تفسیرها و انواع آن، اجتناب ناپذیر است. آنگاه که تفسیر تاریخی به زمان های دور برگردد، آشکار می شود که تفسیرهای سترگ تاریخ در قرن ۱۷ ظهور نموده و در خلال قرن ۱۸ و ۱۹ فرا گیر شده و در قرن ۲۰ بارزتر گردید. از آنجایی که علم تاریخ از لحاظ موضوع و روش، تطور پیدا کرد و زمینه های آن گسترش یافت و اهتمام به تاریخ اقتصادی، تاریخ اجتماعی و تاریخ نظری یا به میدان گذاشت و همین گونه ادامه یافت تا اینکه تاریخ تمدن ها را به آغوش خود کشید.

اعتبار تفسیر تاریخی وقایع، مدخل اساسی برای فهم فلسفه تاریخ و نظریه های گوناگون آن گردید، که احیاناً به حد تناقض کاملی رسید. اصطلاح فلسفه تاریخ، برای اولین بار، در عصر روشنگری در قرن ۱۸ به دست ولتر پدید آمد، اما این بدان معنا نیست که فلسفه تاریخ ساخته و پرداخته اوست؛ لذا مهارت فلسفه در تاریخ، به واقع قبل از وضع این اصطلاح، حتی مدت ها پیش از آن، ابن خلدون بدان اشاره داشته است که تاریخ نظر و تحقیق و تعلیل کائنات و مبادی دقیق آن، و علم به کیفیات وقایع و علل است.^۱ و این عبارت متضمن وضوح معنی حقیقی تاریخ است، از آنجائیکه قوانین و علل آن، حرکت تاریخی را مستحکم کرده، و دریافت و شناخت آن ضروری می گردد.

در آن هنگام، این دریافت، با مفهوم تقلیدی غالب بر تاریخ، بسیار متمایز می گردد و هرگاه به زمان گذشته بدان علت که نوعی برشماری حکایات است، نگریسته شود، بیهودگی اخبار و ثبت وقایع سلسله پادشاهان بر تخت سلطنت نشسته، و سقوط حکومت ها و آنچه که در جنگ و درگیری ها رخ داده، و نتایجی که از معاهدات اتفاقات به دست آمده، و هر کتاب تاریخی نگاشته شده از این قبیل، که در بردارنده چنین مضامینی بوده؛ و چه بسا افرادی برای خواندن آن بقصد آرامش آنی، و آگاهی و کسب عبرت آنی، بدان روی آورده باشند.

اما امروزه، مفهوم تاریخ، گسترش وسیعی یافته است. و صرف دفتر پراکنده حوادث و برشماری شرح حال زعماء و رؤساء و وزراء محسوب نمی شود، بلکه [تاریخ] علم کاملی است که دارای اسلوب خاص خود، و قوانین بی تزلزل و مستحکم، و روش واضح خود را دارا می باشد.

مفهوم فلسفه تاریخ در بررسی های تاریخی جدید متحول شده است. لذا [در این رابطه] اشاره به دو معنا از جنبه بررسی تاریخی مدنظرست: در معنای اول، فلسفه تاریخ، بررسی روش های آن بحثی است که طریقه کاربردی درنگارش تاریخی، نوع اسناد مورد اعتماد، کیفیت تحقق گزارشات، زمان موضوعیت و بی طرفی در تحلیل حوادث است، تا این بررسی برای تحقق پژوهش های دقیق روش مورخ تاریخ، خیزشی باشد. اما در معنای دوم، فلسفه تاریخ، بیشترین اهمیت و گستردگی را دارد و آن، آغاز نقطه نظری در سیر و جریان تاریخی است بمثابة یک کل. و در این معنا، اهتمام به علل و عواملی که منجر به ظهور

روش های معینی در حرکت تاریخ گشته، و کشف قوانین وثیق در آن است، و از این روی، امکانیت آگاهی از حوادث جریان آینده بشری می باشد، که مفید فایده واقع می شود.

۱- مفهوم تاریخ

منظور از بررسی تاریخ چیست؟ و معنای لغوی و اصطلاحی آن چیست؟ کلمه تاریخ و یا تاریخ در معنای لغوی آن بر اعلام وقت دلالت دارد، مضافاً بر آن که آنچه از گزارشات و حوادث، در آن وقت رخ داده است.^۱ تاریخ در این معنای قدیم لغوی، و بقول جوهری « تاریخ تعریف وقت و توریخ مانند آن است، و گفته شده أرخت و ورخت»،^۲ اما مقریزی، تاریخ را اینگونه تعریف می کند که اخبار از آنچه که در جهان گذشته رخ داده است.^۳ از خلال این تعریف موجز و دیگر تعاریف تاریخ، آشکار می شود که تاریخ نزد اغلب مورخان، همان بحث و بررسی و کاوش عمق اخبار مردم و حرکت ایشان، و نظر در اوضاع گذشته آنهاست. اما موضوعش همان حیات و مظاهرانسانی، در طول زمان، در این جهان، از بدو خلقت تا به امروز، و آنچه که بر علل و عوامل آن حاکم است.

هرگاه که تاریخ همان حرکت زمان از خلال جامعه^۴ و موضوعش در این زمان، انسان است.^۵ پس سئوالی که در خود آن مطرح شود، این است که از چه زمانی تاریخ آغاز شده؟ و دوران تاریخی از چه زمانی است؟ دوران تاریخی از اختراع کتابت انسان آغاز، و شروع ثبت آنچه که او می شناخته، بر سنگ ها، غارها، پوست ها و لوح های گلی مشهود بوده است. در بحث های علمی در محدوده سنواتی ضبط آن، اختلاف است، آنگاه که بین ۵۰۰۰ و ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد، تشکیک کرده اند. ولیکن همگی اتفاق نظر دارند که در رافدین (عراق فعلی)، [دجله و فرات] بدست سومریان به انجام رسیده، که مخترع خط

۱. عبد العلیم عبدالرحمن خضر (المسلمون و کتابه التاریخ- درسه فی التاصیل الاسلامی لعلم التاریخ)- الطبعة الاولى،

المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۹۳، هیرندن- فرجینیا، الولايات المتحدة الامریکیه.

۲. محمد صامل السلمي (منهج کتابه التاریخ الاسلامی و تدریسه) الطبعة الاولى، ۱۹۹۸، المملكة العربیة السعودیة، ص ۴۷ //

و نفس التعریف للتاریخ نجده فی (لسان العرب) لابن منظور، المجلد الثالث، دار صادر، لبنان، ص ۴.

۳. عبد العلیم عبدالرحمن خضر (المسلمون و کتابه التاریخ)، م. س، ص ۲۴.

۴. أنور الجندی (الاسلام و حركة التاریخ) الطبعة الاولى، ۱۹۷۰، دار الکتب البینانی، ص ۴۸۶.

۵. عفت الشرفاوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیة) م. س، ص ۲۴۷.

میخی بوده اند. از اینجا ست که دوره جدید انسانی با نام عصر تاریخ آغاز می شود. اما عصر قبل از کتابت را عصر ما قبل تاریخ گفته اند. با دقت نظر به ما قبل تاریخ، بطور کلی در صدد نفی وجود وقایع این دوره نیستیم. ولیکن مقصود این است آنچه که در طی این دوره از لحاظ دقت و بررسی، ناشناخته است. حدس و تخمین های باستان شناسی که همان اطلاعات در پرتو ناوضوح - منابع مکتوب این دوره - برجای مانده است، و به همین خاطر مجازاً عصر ماقبل تاریخ گفته می شود؛ تا برای تمایز این دوره با عصر ما بعدش - پیدایش کتابت - باشد که به ثبت وقایع پرداخته شده است.

۲- علم تاریخ

تاریخ، اعتبار علمی پیدا می کند که از علوم اجتماعی است. اما آیا تاریخ قوانینی دارد که در آن حکمی رفته باشد؟ آیا رویکرد تطور آن، نوعی ضرورت محتمل است؟ آیا از میان فهم این قوانین، امکان کسب خبر از سیر حوادث آینده حاصل می شود؟ در اینجا مقصود از قوانین، آن مفهوم علمی است که ارتباط اسباب با مسببات و نتایج با مقدمات را نشانه رود، همچنانکه در تحولات ظاهری فیزیک، شیمی، حساب و طبیعت، موجود است. همواره جلد درحول وحوش این مسئله بطور پیوسته ادامه دارد، آنگاه که اهل تاریخ و روشهای آنها، هر مسئله ای را به پرواز در می آورند؛ تا اینکه تاریخ، همچون علوم تجربی و یا غیر تجربی، علمی شود. و این مبحث در روح و روان مورخان بزرگ هم راه یافته است؛ که برخی صفت علمی بودن تاریخ را نمی پذیرند به اعتبار اینکه علم، مفید فایده شناخت یقینی دقیق به حقیقت شیء است. بعضی هم تاریخ را همان شناخت علمی به امور زمان گذشته می دانند. زیرا تاریخ در حد امکان به انتقال روش علوم تجربی به حیطه علوم انسانی، به بهترین وجه تشابه بین علم تاریخ و علوم طبیعی نظر دارد. لذا روش تاریخ با روش انطباقی در دیگر علوم الحاقی، برجسته می گردد. اما مورخانی که صفت علمی را از تاریخ نفی می کنند؛ تنها علوم طبیعی را فرمانبردار تفسیر و تعلیل می دانند. زیرا که علوم طبیعی بر اساس تجربه، مشاهده، استقراء و مقایسه ای است. برخلاف علوم انسانی که شامل تاریخ هم می شود، از اینرو علوم انسانی فرمانبردار فهم و تأمل می باشد. مقصود از تفسیر در اینجا، آن روش تحلیلی است که بنا بر ظهور روابط علی بین پدیدهها می باشد. جایی که فهم روش ترکیبی، متمرکز بر شناخت دگرگونی و تأویل مقاصد بشری از گذر کاربرد اسلوب، تفکر فلسفی است؛ به اعتبار اینکه بواقع بشراولیه،

دستاوردهای روشنی را ارایه نمی دهد که مورخ بتواند بطور کامل از آنها پرده برداری کند. در واقع مورخ به حقیقت آن مسئله ای اقدام می ورزد که بترتیب و تنظیم و ساختار جدیدی در چهارچوب تسلسل زمانی و مرتبط با روابط منطقی و علی آن رجوع کرده؛ سپس با ترکیب حوادث تاریخی، آن را پایان می رساند.

از آن جایی که این جدل بین اهل علم تاریخ و آرمان و نظریات آنان استمرار دارد، و در قرن ۱۹ خود را نشان داده است؛ نظر به اینکه مورخان مکتب روش سند محور، صفت علم را به تاریخ داده اند، به این اعتبار که تاریخ به اسناد و مدارک، و به آنچه که سند صرفاً منتهی به شواهد حوادث زمان گذشته گردیده؛ لذا تاریخ علم می شود. هرگاه هدفی که به نگارش تاریخ در تکاپو بوده همان وصول به حقیقت تاریخی است، آنچنانکه سیر سند در زمان گذشته بوقوع پیوسته است. و سؤالی که در حد خود مطرح می شود، عبارت از ماهیت این حقیقت است. آیا واقعه تاریخی گزارش شده مورخان، معنای حقیقی واقعه را می رساند؟ یا اینکه واقعه تاریخی از ساخته های مخیله خود مورخ است؟ به تبع آن، واقعه تاریخی تسلیم اختلافات دیگر مورخان می گردد. و لذا مورخ سند محور، در بررسی های اسناد سیر می کند، اولاً به بررسی وقایع و سپس به پالودن نتایج می پردازد.^۱ ولی مورخ امروزی کسی است که با توصیف سند، منبع خاصی و یا دیگر منابع را پوشش کاملی می دهد و به پرسش های مورد سؤال که برای حفظ نوع اسناد پرداخته، بقیه را به کناری می نهد و خود را در موضع استقرایی به دردمسرنمی اندازد. حوادث را از اسناد بیرون کشیده و به گردآوری مدارک مبادرت نموده؛ و به تنظیم و ترتیب و توزیع و دسته بندی مناسب ترین آنها می پردازد. پس از آن به بارور نمودن آن اقدام کرده و از آنجایی که آن را با اسلوبی خوش نما، عرضه می کند.^۲ مورخ متکی به گزینش منابع و اسناد خویش است و عملاً دست به انتخاب می زند، و سؤالات متعددی پیرامون نوعیت سندی که بدان اعتماد شده، و مصداق زمانی آن را مطرح می کند که نویسنده آن کیست؟ آیا سند رسمیت دارد یا نه؟ آیا مورخ به گزینش اسناد مشخصی بنا بر نادرستی آن مبادرت نموده است؟ چه بسا فقط برای تقویت نتایج آن که با فرضیات طرح شده وی سازگاری دارد؟ حد ذاتی و موضوعی نگارش تاریخی آن چیست؟ مانند این سؤالات و یا دیگر سؤالات، ما را به یقین

۱. ادوارد کار (ما هو التاريخ) ترجمه ماهر کیالی، و بیار عقار، الطبعة الثانية ۱۹۸۰، لبنان، ص ۷.

۲. المرجع أعلاه، ص ۸.

کاملی می‌رساند که امکان ندارد، مورخ، تاریخ حقیقی را بنویسد. لذا فرهنگ و روش و جهات فکری مورخ نقش بسیار مهمی را در ساختار واقعه تاریخی ایفاء می‌کند.

پرفسور اوکشات [Mickael Oakeshot] گوید: تاریخ تجربه مورخ است، و ساخته و پرداخته کسی جز مورخ نیست و نگارش تاریخ، تنها راه ساخت آن است.^۱ لذا تاریخ در ذهن مورخ وجود پیدا می‌کند، و زمان گذشته سپری شده است و گزارشات در کتاب‌ها موجود است که صرفاً ساخته و پرداخته مورخ می‌باشد. از آنجایی که مدارک، ماده تاریخ جامد محسوب نمی‌گردد که مورخ در دستیابی به آن تلاش نموده تا آنچه که بالفعل در زمان گذشته رخ داده، به اتمام رساند. یعنی مکان ادراک زمان گذشته آنچنانکه با تمام تفصیل و اعتباراتش موجود بوده است. اما همچنان توهم در موجود بودنش می‌رود؛^۲ زیرا حقیقتی که در زمان گذشته رخ داده، هرگز تکرار نمی‌شود و به پیرو آن، مورخ اقدام به بنای مجدد واقعه از زاویه خاص خود می‌نماید. بنا براین، تاریخ نتیجه عملی بنای جدید می‌گردد. و حقایق تاریخی امکان ندارد که بدان شکل کامل و تمام عیار به ما رسیده باشد. به همین خاطر روایت گزارش شده مورخ نسبت به دیگر مورخ تفاوت پیدا می‌کند. لذا بر اساس این قاعده اعتماد شده است که: گزارشات گرد آوری شود، سپس به تحلیل آن پرداخته شود و خود را در پیچ و خم مخاطره آمیز تاویل و تفسیر بیفکند.^۳

از اینجاست که آشکارا روشن می‌شود که نگارش تاریخ عملاً امکان پذیر نیست، آنچنان که رخ داده است؛ و بصورتی که مطابقت با واقعه زمان گذشته داشته باشد، همانگونه که به وجود تاریخ معتقدیم. لذا تاریخ دو بار تکرار نمی‌شود، زیرا محدود به زمان و مکان است و دایم به پیش در حرکت است بدون تکرار و بازگشت به گذشته؛ مثل مسابقه فوتبال بین دو تیم که غیر قابل تکرار و بازگشتند. این چنین تاریخ دائماً عرصه باز بحث و مراجعه باقی مانده، تا زمانی که زندگی عرصه اکتشاف، و عقل انسانی قادر به جستجو و تفسیر و تجدید می‌باشد. گاه مورخان سند محور و به تبع آنان، مورخان سال شمار با قوت هرچه تمامتر تاریخ را بعنوان علم مطلق، همانند دیگر علوم، به سازگاری کشانده؛ که تابع قوانین ثابت و

۱. نفسه، ص ۲۳.

۲. قسطنطین زریق (نحن و التاريخ) الطبعه الثالثه، ۱۹۷۴، بیروت، ص ۵۷.

۳. ادوارد کار (ما هو التاريخ) م.س. ص ۱۴.

مقوم متمایزی که امکان محدودیت و قیاس در آن راه دارد.^۱ در مقابل، کسی که شک کمی در این مسئله ندارد خصوصاً مورخین متجددی که بر این باورند که تاریخ با دیگر علوم تجربی در تفاوتند که مبتنی بر مشاهده و تجربه است. و از آنجایی که ممکن نیست، لفظ علم را بر هر مبحث نظری اطلاق کرد، مگر اینکه امکان کاربرد آن برای خیراز آینده باشد یعنی جز اینکه امکان کشف بعضی روابط یا قوانین عامی که احتمال تطبیق آن بر پدیده ها باشد و بدون شک این شرط امکان تحقق در تاریخ را نداشته است؛ بدین جهت، شاید که مورخ در تنگنای سخن خود بتواند از قوانین عام رهایی یافته، و قبل از آنکه به گزارش حوادث دست یابد، آن را تثبیت کرده باشد.^۲ این جدل سخن روزگار شمرده می شود؛ به اعتبار اینکه تاریخ وارد حلقه بحث علمی نشده است، مگر در این اواخر و حتی اواخر قرن ۱۹ م، در اروپا کسانی از لحاظ علمی اقدام به تشکیک اعتبار آن نموده اند، تا علوم انسانی بودن آن. تا جایی که با قاطعیت، مسئله سبک گردد، و با تطبیق کانال های روش شناسانه بر تاریخ، جایی که مورخ روش استقرایی را بی گیرد و بر آن فایق آید و بر پایه تحلیل نقد و بررسی، با ورود عقلی، جهت کشف روابط علی موجود بین وقایع و حوادث تاریخی مهربانید بزند. مورخ با اقدام در منابع و اسناد مختلف، از صرف روایت وقایع رخ داده در گذشته به سطح عمیق و فراگیر بحث روی آورده؛ آنگاه که می کوشد به کشف قوانین حاکم بر این حوادث دست بزند. لذا بدین خاطر است که بررسی های تاریخی در جهان کنونی ما، بطور ملموس متحول می گردد.^۳ و نظریات گوناگون خاصی در زمینه فلسفه تاریخ پا به میدان می گذارد، به اعتبار اینکه تاریخ ممکن نیست، فهم شود، مگر از خلال بن مایه های تفکر فلسفی. پس تاریخ بنا بر ماهیت خود، فلسفی است؛ آنچنانکه انسان مدنی بالطبع است.^۴ پس فلسفه به چه معناست؟ و رابطه اش با تاریخ به چه گونه است؟

۱. دافید و مارسیل (فلسفه التقدم) ترجمه الدكتور خالد المنصوری، بدون طبعه، القاهاه ص ۸.

۲. د. ادريس فاخوري (مدخل لدراسة مناهج العلوم القانونية) الطبعه الأولى، ۲۰۰۳، مطبعه الجسور، وجده، ص ۳۴.

۳. محمود اسماعيل (قضايا في التاريخ الإسلامي - منهج و تطبيق) الطبعه الثالثه، ۱۹۸۱، ص ۱۵.

۴. د. سليمان الخطيب (فلسفه الحضاره الإسلاميه عند مالك بن نبي - دراسة إسلاميه في ضوء الواقع المعاصر) سلسله

الرسائل الجامعيه ۴ المعهد العالمی للفکر الإسلامی، فرجينيا، الولايات المتحدہ الأمريكية، ص ۴۸.

تَفَلْسَفَ فلان، یعنی فلان شخص فیلسوف شد، و اصل آن، یونانی است که از دو لفظ فیلو (philo) به معنای دوستدار، و سوفیا (sophy) به معنای دانش، و معنای آن، دوستدار دانش است.^۱ ولی بواقع، تعریف یک مدلول [مفهوم] اصطلاحی برای فلسفه ساده نیست؛ لذا معنای آن با تغییر مکان و زمان، تفاوت‌هایی بوجود آورده است، همچنانکه تعریفات بر حسب افکار و مکاتب متفاوت گشته است. علی‌رغم تفاوت بسیار پیرامون مفهوم اصطلاحی، به سبب عدم وجود شرح دقیق، و نبودن اتفاق نظر بر آن، در بین محققین، اصطلاحات متعدد دیگری بوجود آورده است که پیشینان لفظ فلسفه را با تعمیم معنایی آن بر مجموع ثمرات عقل انسانی اطلاق می‌کرده‌اند.^۲ و بر آن بصورتی پیشرفته، به بیان نوعی آگاهی اهتمام ورزیده بودند، آنگاه که در آغاز اُم العلوم نامیده می‌شد. زیرا که مباحث آن با قوت تمام بر همهٔ زمینه‌های دیگر تعریف آن، ورود پیدا کرده بود، سپس با زمان مانند روش و اسلوب، در بحث، تحول ایجاد نمود.

محققین در تاریخ فلسفه پیرامون مکان ظهور اولیهٔ آن اختلاف کرده‌اند، و در این مسئله دو گروه تردید کرده‌اند: در گروه اول می‌توان به سیسرون و کاتلیان و یوجین اشاره نمود که عنوان مهارت فلسفه را به تمدن یونانی ارجاع می‌دادند؛^۳ به اعتباری اول کسی که این کلمه را بر حکمت اطلاق نمود فیثاغورس فیلسوف مشهور یونانی بود که در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیست.

اما گروه دوم، محققین تاریخ فلسفه و ظهور افرادی مانند دیوجانوس و نومینوس سردمداران نوافلاطونیان قرن دوم میلادی و گوستاولوبون صاحب کتاب الحضارات الأولى، و جیمز هنری برستد صاحب کتاب انتصار الحضاره، و فجر الضمیر، و تطور الفكر و الدین فی مصر القدیمة، و... که ظهور فلسفه اولیه و عنوان مهارت فلسفه به میراث شرق قدیم، یعنی به مصریان قدیم، بابلی‌ها، کلدانی‌ها و چینی‌ها برمی‌گردد.^۴ علی‌رغم این اختلافات، لازم است اشاره‌ای به یونانی‌های آتن شود که در علم فلسفه نبوغ

۱. محمد فرید وجدی (دائرة معارف القرن العشرين) الجزء الثانی، بیروت، ص ۴۰۴.

۲. المرجع اعلاه، ص ۴۰۴.

۳. مهدی فضل الله (آراء نقدیه فی مشکلات الدین و الفلسفه و المنطق) الطبعة الأولى، ۱۹۸۱، ص ۱۰۱. // و محمد فرید

وجدی (دائرة معارف القرن العشرين) م، س، ص ۴۰۴.

۴. مهدی فضل الله (آراء نقدیه فی مشکلات الدین و الفلسفه و المنطق)، ص ۱۰۱.

از خود نشان داده بودند. با این وجود، تأثیرات نه چندان اندک دیگر ملل را بر یونانی‌هایی که کشورگشایی‌های بسیاری داشتند، نباید به باد فراموشی سپرد. لذا بعنوان نمونه به روایات فراوان هرودوت با تأکیدی که بر آن دارد، اشاره کنیم که فلاسفه یونان، دیدارهایی از مصر و سایر کشورها [ی شرقی] داشته‌اند. و اطلاعات فراوانی بدست آورده‌اند؛ و آنچه که برای آنان میسر بوده در زمینه‌های متعدد فکری و حقایق علمی، اقتباس‌هایی نموده‌اند. و این خود تأکیدی است بر فضل تمدن‌های شرقی که بر غرب بی‌تأثیر نبوده است. همچنین بسیار دشوار می‌گردد که تعریف دقیقی از پیدایش تاریخ مهارت فلسفه انسانی بدست آورد. در واقع سئوالات فلسفی در توصیف عامش، با جوامع منظم بشری، و با قیام تمدن‌های بشر اولیه نشو و نما پیدا کرده است. و بدون شک فلسفه بطور ذاتی به احساس ظاهری تکیه زده؛ و با تطور آگاهی اقدام به تحکیم عقل در تمام پدیده‌های هستی نموده، و دلالت بر آن سئوال بدیهی کودکانه نکند که من کیستم؟ برای چه بوجود آمدم؟ چه کسی مرا آفرید؟ و چگونه آفرید؟ چرا فرزند فلان کس هستم؟ و فرزند کس دیگری نیستم؟ هستی چیست؟ و چه کسی آن را آفرید؟ مرگ چیست؟ و سرنوشت به کجا می‌رود؟^۱ اسطوره‌شناسی اولیه مبنی بر اساطیر و خرافات بوده که اساس تفسیر پدیده‌های هستی و زندگی قرار گرفت؛ و بسرعت در دایره خیال تجلی نمود، و در طول زمان صحت عقلی را به تنگنا در کشید. کارل یاسپرس فیلسوف هستی‌شناس در کتاب خود "درآمدی بر فلسفه" گوید که تأمل فلسفی از باطن انسان سرچشمه گرفته، از آنجاییکه بین افراد کوچک و بزرگ، متمدن و نامتمدن شایع گردیده است.^۲

فلسفه در مسایل متافیزیک و هستی و ماوراء الطبیعه بحث می‌کند؛ و مملوء از افکار گوناگون بین مسایل دینی و مادی و آرمانی، و تجربی و هستی‌شناسانه است. و ضروری است که بین علم و فلسفه تفاوت قائل شد؛ پس علم، حقایق یقینی ثابتی است که بر مبنای تجربه و آزمایش مد نظر قرار گرفته، اما فلسفه نظریاتی است پیرامون مسائل هستی و ماهیت آفرینش، که بطور فراوان بر فرضیه‌ها و تخمین‌ها اعتماد شده است؛ و بر تغییر و تعدیل گردن نهاده است. با این وجود، همواره دوری که فلسفه در روند تمدن انسانی بدان پرداخته است، دوری است که بی‌مقدار نمی‌گردد.^۳ بهمین جهت شناخت فلسفه، انواع

۱. المرجع اعلاه، ص ۱۰۱.

۲. نفسه، ص ۱۰۱.

۳. سلیمان الخطیب (فلسفه الحضاره عند مالک بن نبی) م.س. ص ۲۷.

تعمق و نظراً متمایز گردانده؛ و در غیرش محقق نگردد. و هدف فلسفه در گذر طول زمان تاریخ فلسفه، نظریه فراگیری برانسان و هستی داشته است؛ و همواره، تنها پناهگاه و بهترین راهی است برای انسان، و آنگاه که شرایط آماده گردید، اسباب و علل محقق می گردد تا از جزئیات گذر کند و از أعراض روی برنافته؛ و به جایگاه خویش از خود و هستیش به خود باز می گردد، شاید که برای خود و به خودی خود شناخت عمیق تر و نافذ تری را محقق کند؛ و از اسرار هستی و روابط و معادلات آنچه که ادراک شده بدون فلسفه به ادراک در نیاید.^۱ لذا فلسفه، فراسوی تعبیر هستی گونه اش در مورد روح عصر خود، به اعتباری که فکر فلسفی، زاده محیط و شرایط خود بوده؛ و از دیگر سویی، در زمره قدرت فکری و ذهنی عقل بشری، بشکل فعال بهره وری نموده است. و از اینجاست که فلسفه با تاریخ پیوند خورده، به این اعتبار که تاریخ از مهمترین زمینه های فکری است که انسان از زمانهای دور به آن همت گماشته است. بهمین جهت، تاریخ از دانشهای بشری است که رابطه تنگاتنگ آن با فکر فلسفی اعتبار یافته است. در این میان، فلسفه در روابط گونه گون خود، به تاریخ رسیده؛ و صرفاً از حیث تاریخ فلسفه نبوده، یعنی نه تنها فقط تاریخ فکر بشری و تحولات آن رصد شده؛ بلکه از آن حیث که فلسفه تاریخ است، یعنی تفکر در تطور تاریخ. و تلاش بحث، درباره این حکم، گویای این تطور است.^۲

در این معنا، هرچه که از فلسفه و تاریخ بهم مرتبط شده، به این اعتبار که فلسفه پدیده تاریخی مرتبط با شرایط عصر خود و فعالیت های عقلی پویایی را در زندگی اهل علم پدید آورده است. بنابراین، فلسفه تاریخ نوعی معرفت اجتماعی است، که به جوانب فراگیر بشری پرداخته، و تلاش در ایجاد قانون عام دارد که بر تاریخ انسانی حکم فرماست. و به همین جهت، امر مهم پایه ای فلسفه تاریخ برای کشف نظریاتی است که مبادرت به تأویل حوادث تاریخی دارد؛ و همچنین کشف قوانینی که در روند تاریخی حکم فرماست.^۳ و از آنجایی که بحث و نگارش تاریخ، فنی از فنون دستیابی فلسفی، در تاریخ تفکر گشته است.^۴

۱. د. فتحی التریکی (الملاطون و الدیالکتیک) بدون طبعه، ۱۹۸۵، الدار التونسیه للنشر، ص ۵.

۲. سلیمان الخطیب (فلسفه الحضاره الاسلامیه عند مالک بن نبی) ص ۳۲/۲۷.

۳. ناصف نصار (الفکر الواقعی عند ابن خلدون) الطبعه الأولى، ۱۹۸۷، بیروت، ص ۱۷۸.

۴. محمد بن صامل السلمی (منهج کتابه التاريخ الإسلامی و تدریسه) م. س. ص ۱۰.

بسادگی نمی توان تعریف دقیقی وضع نمود تا معنای "فلسفه تاریخ" را برساند، لذا تفکر جدید علی رغم پیشرفتش، پیوسته ناتوان از ارائه تعریف روشن و قطعی براین مفهوم می باشد. و هرچند تاریخ، بررسی در اوضاع و احوال انسان، و پیمایش آن زمینی بوده، لذا هر مورخی تمایل دارد به حوادث گذشته به آنچه که در باب بیان افکار فلسفی و ایدئولوژیکی است؛ دست یابد. به همین خاطر، طبیعی است که اثر چشمگیر آن، بر این افکار، در مشاهدات تاریخی آن نهفته است.^۱

این تعبیر فلسفی تاریخ، بکار نمی رفت، مگر از قرن ۱۸ میلادی. و در اثنای عصر روشنگری در فرانسه، که بدست ولتر انجام پذیرفت، بدون اینکه مهارت فلسفه در تاریخ، بدین گونه که در حال حاضر کاربرد دارد، در گذشته با چنین تعبیری بکار نمی رفت.^۲ از آنجائیکه اشمیت دریافت کرده بود که ابن خلدون همان کسی که به زمینه واقعی تاریخ دست یافته،^۳ آنچنانکه بسیاری از جمله پرفسور البان.ج. و درگی، ابن خلدون را پدر تاریخ واقعی یا بنیان گذار علم تاریخ، دانسته اند. مبنای فلسفه تاریخ، علم تاریخ است؛ از آنجائیکه علم وقایع موجود در مکان و زمان است.^۴ لذا تاریخ راه قربانیان و در گذشتگان را نمی پیماید. و حد و مرز مرسوم گذشته را محاسبه می کند و این حد و مرز همان منطقی است که با حوادث تاریخی مرتبط می شود، و نظمی به خود می گیرد. و این منطقی عبارت است از فرض های فراگیر، یعنی فلسفه به موجهای تاریخی رنگ و لعاب می بخشد.^۵ بنابراین، تاریخ بشری با هرج و مرج و بدون هدف به حرکت در نمی آید، و سنن و نوامیس بر آن جاری و ساری است، همچون امری که جزء به جزء برهستی و جهان و زندگی و اشیاء حکم فرماست. و وقایع تاریخی تصادفی بوجود نمی آیند، بلکه از آن میان، این یا آن توصیف، به

۱. عفت الشراقوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیه) م. س. ص ۱۶۶.

۲. ساطع الحصری (دراسات عن مقدمه ابن خلدون) الطبعه الثالثه، لبنان، ص ۱۷۱.

۳. د. محمد جلال شرف و د. علی عبد المعطی محمد (الفکر السیاسی فی الاسلام شخصیات و مذاهب) ۱۹۷۸، بدون طبعه، الاسکندریه، ص ۵۸۰.

۴. البان د وینجیری (المذاهب الکبری فی التاریخ من کونفوشیوس الی توتینی) ترجمه ذوقان قرقوط، الطبعه الاولى،

۱۹۷۲، لبنان ص ۲۲۹

۵. د. سلیمان الخطیب (فلسفه الحضاره عند مالک بن نبی) م. س. ص ۸۰

آن شرایط خاصی بخشیده، و یا آن که مقصد این یا آن سرنوشت، سمت و سوئی به خود می‌گیرد.^۱ بنابراین، تفسیر تاریخ که به قصد شناخت روابطی است، که با حوادث و وقایع گوناگون مرتبط می‌شود. و بررسی آن جهت روشن نمودن موانع و ارتباطات و نتایج آن؛ و رهایی از سنن و نوامیس الهی بوده و با بررسی ها و پندهای موجود در آن اعتبار پیدا می‌کند. و این مرحله بعد از نقد بررسی گزارشات می‌آید، و کسی که وقایع و حوادث را ثبت کرده، همو مفسر است؛ و روابط آن را بررسی کرده و دلالتها و آثار آن را بازشناسد.^۲ با این هدف تفسیر، قوانین و تعریف سنتی که بموجب دستاوردهای تاریخ با وقایع نزدیک بهم و درگیر با هم را شکل داده، و به خاطر تسلطی که در مجموعه روشمند، و تاثیراتی که از حرکات تاریخی حکم فرما بر آن بوده، و به این طرف و آن طرف می‌کشاند، لذا به فلسفه تاریخ معروف گشته است.^۳ بنابراین، فلسفه تاریخی که به دنبال وقایع تاریخی است، می‌کوشد تا به کشف عوامل اساسی که در سیر این وقایع موثر افتاده، و در صدد استنباط قوانین کلی است؛ که بموجب آن ملتها و دولتها متحول شده اند؛^۴ یعنی اهتمام به تفسیر و فهم جریان تاریخ در پرتو نظریه فلسفی مشخص داشته، و بر علم تاریخ، اصول فلسفی وضع گردیده، از آنجائیکه تاریخ صرف نقل و تفسیر وقایع نباشد؛ و از سوئی کار فلسفه تاریخ، کشف این قوانین است، که تاریخ بشر را تفسیر می‌کند. تحلیل دقیق منابع تاریخی و بررسی اصطلاحات کلی که مورخان در تفسیر وقایع تاریخی همچون علیت و فرضیه و قواعد و نظایر آن را بکار برده اند،^۵ سازگاری داشته باشد. فلسفه تاریخ بر اساس وجود قوانین پی‌ریزی می‌گردد که در سیر تاریخ حکم فرماست. و باید این قوانین در کشف و تعامل توأمان انجام گیرد و به همین منظور تفسیر تاریخی حوادث با تلاش انسانی مفصل بندی می‌شود که احتمال درستی و نادرستی در آن می‌رود، زیرا که وارد زمینه های بررسی های نظری می‌شود. و مفهوم فلسفه تاریخ در بررسی های نوین، متحول شده و اصطلاحی شده است که به دو جنبه گوناگون جوانب بررسی تاریخ، اشاره دارد. وجه اول، آن بررسی است که به روش های

۱. عماد الدین خلیل (حول اعاده تشکیل العقل المسلم) الطبعه الثانيه . ۱۴۰۳ هـ. کتاب الامه ، قطر ، ص ۵۱.

۲. محمد بن صامل السلمی (منهج كتابه التاريخ الاسلامی و تدریسه) م. س، ص ۱۵.

۳. عبد العلیم عبد الرحمان خضر (المسلمون و كتابه التاريخ) م. س، ص ۱۰.

۴. ساطع الحصری (دراسات عن مقدمه ابن خلدون) م. س. انظر ص ۷۱، ۷۲.

۵. نفسه ص ۲۸.

بحث می پردازد،^۱ یعنی رویه ها و اسلوب های کاربردی تحقق وقایع تاریخی،^۲ و این بررسی به طور کلی جستجوی دقیق روش شناسی مورخ را در بر می گیرد، و از اینجاست که ممکن است گفته شود، فلسفه تاریخ مبتنی بر نقش والای ناقد است؛ و اینکه مبتنی بر گزینش دقیق می باشد، که روش شناسان تاریخی مدعی شناخت یا حقیقت آند، و این شاخه بر فلسفه نقد تاریخ اطلاق می گردد.^۳

اما وجه دوم، در ارایه نقطه نظر مسیر تاریخ، به مثابه یک کل، خود را نشان می دهد،^۴ و به فلسفه تاملی تاریخ نامگذاری می شود، و اینکه به عللی که منجر به ظهور روش مشخص در حرکت تاریخ شده، و از طریق کشف قوانین حکم فرمای در آن، و کسب خبر مبتنی بر آینده، اهتمام گردیده است.^۵ و این نظریه تاملی تاریخی نماینده آن بررسی است که مورخ دوره های پیشین با هدف رهایی قوانینی که بر سیر زندگی و انسان و جامعه و حکومت و تمدن مبادرت نموده است.

۵- فلسفه تمدن

همچنین اصطلاح تمدن از اصطلاحاتی معتبری است، که در معنای امروزی در تفکر عربی بکار نمی رفته است؛ مگر در مدت کوتاهی. با این وجود، کاربردش بصورت گسترده رایج بود. جهت شناخت معنای این اصطلاح به برخی فرهنگنامه ها برای ریشه لغوی آن رجوع کنیم. در لسان العرب ابن منظور در ماده (حضر)، حضاره به معنای شهرنشینی است، و در مقابل بدوات که به معنای غیر شهرنشینی، و حضر و حاضره در مقابل بادیه که همان شهر و روستاست... چنین نامیده شده است که اهل آن، در شهرها و دیاری گرد آمده بودند و در آنجا سکنا گزیده بودند.^۶ لذا تمدن در مقابل بدوات، به معنای شهرنشینی آمده است. و این رویه مرتبط با تمدن، مناقض ویژگی ها و عادات بدوات است، و تمدن و بدوات رویه متمایز و متفاوتی است، و تا حدی که در تقابل و تضاد هم قرار می گیرند. اما معنی ذاتی مجرد مفهوم تمدن، عبارت

۱. عفت الشرفاوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیه) م. س. ص. ۱۴۷.

۲. هیغل (محاضرات فی فلسفه تاریخ - العقل فی التاريخ) الجزء الاول ، م. س. ص. ۳۰.

۳. عفت الشرفاوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیه) م. س. ص. ۱۴۸.

۴. هیغل (محاضرات فی فلسفه تاریخ - العقل فی التاريخ) الجزء الاول ، م. س. ص. ۳۰.

۵. عفت الشرفاوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیه) م. س. ص. ۱۴۸.

۶. ابن منظور (لسان العرب) بدون ، دارصادر، بیروت، ۱۹.

است از هر مرحله والای مراحل تطور انسانی در مقابل مرحله نامتمدن و توحش و خشونت الطبع، نظر باینکه تمدن روش زندگی است، که به انواع پیشرفت و ترقی و شکوفایی در زمینه علمی و فرهنگی و ادبی و اجتماعی و سیاسی متمایز می‌گردد. اصل تمدن به استقرار برمی‌گردد که با ظهور زراعت آغاز شده، از آنجایی که این استقرار به انسان در ایجاد شهرها، و تنوع عمران و آبادی و کسب علوم و فنون کمک نموده، و ایجاد قوانینی که سیر حکومت‌ها را تنظیم کرده و اینکه برای جوامع، درهای تطور و پیشرفت و شکوفایی را باز نموده است. لذا تمدن، مرحله مترقی است که بعد از زندگی بدوی و جابجایی و چراگاه و بدنبال آب و مرتع، فرا می‌رسد؛ و به استقرار در شهرها می‌انجامد. و با ظهور ارزش‌ها، فنون، علوم، نظم، عرف، تقالید، عادات، قوانین و شرایع همراه می‌شود.^۱ بنابر این، تمدن، یک نظام اجتماعی را برای انسان با توجه به فزاینده‌گی محصول فرهنگی و فکری شکل می‌دهد. و امکان بهره‌وری موارد اقتصادی بهتر از بهره‌مندی است، و منجر به تقویت حکومت سلطه و رشد علوم و فنون و ادبیات و اکرام عادات و تقالید و گذشته آن می‌شود. و تمدن بنا بر نظر ویل دورانت، آنگاه آغاز شود که نگرانی و اضطراب به پایان رسیده باشد. زیرا که انسان هرگاه احساس امنیت کند، در خود موانع آگاهی و عوامل نوآوری و پدید آفریندگی را به بندگی نکشاند. آنوقت از شتاب طبیعی خود منفک نشده، و جهت درک زندگی، و شکوفایی آن در طی مسیر خود کسب آگاهی نماید.^۲ ویلیانک ویتلر تمدن را یکی از انواع زندگی پیشرفته بشری معرفی می‌کند که شالوده‌اش متصف به معیشت اساسی مدنی است. و برگرفته از سازمان مدنی، و برآمده از نتایج و تدابیر می‌باشد. تصویری که در نگارش و قانونگذاری و نظام حکومتی و روش‌های تجاری و دینداری نمایان می‌گردد. لذا تمدن بر اساس مترقی بودنش، امکان تصور خیزندگی در آن نشود، مگر در گستره شهرها.^۳ به همین خاطر، تمدن هیچگاه در بادیه خود را آشکار نکند. چونکه طبع بدوی، ویران‌کننده تمدن است، بنا بر نظر ابن خلدون. تایلور دانشمند انگلیسی در توصیف تمدن گوید:

هر جایی که در بر دارنده معارف، عقیده، هنر، ارزش اخلاقی، قانون، تقالید، و هر مقدرات و عاداتی باشد،

۱. محمد عبد السلام الجفائری، انظر من ص ۹۶-۹۷.

۲. ویل دورانت (قصه الحضاره) ترجمه زکی نجیب محمود، الجزء الاول، الطبعة الثالثة، ۱۹۶۵، ص ۳.

۳. محمد عبد المنعم نور (الحضاره و التحضر)، بدون الطبعة، ۱۹۷۸، القا، ص ۶.

که انسان با متصف شدن بدان، بعنوان عضوی از جامعه، آن را کسب کند.^۱ پس بنا بر گفته ما، تمدن و یا مدنیت فرد، بدین معناست که در نظام گروه سیاسی، بقدر وسع خود تشریک مساعی نموده، و در تدارک آگاهی از امور مادی، اخلاقی و عقلی برآید.^۲

به همین خاطر آنچه که به پاره ای تعریفات، پیرامون مفهوم تمدن در توصیف عامش درآمیخته و درآویخته است، ولی امروزه تمدن بحثی از مباحث بررسی های تخصصی تاریخ شده است؛ هر چند که به حساب نیاید، که تاریخ صرفاً به گزارش درگیری ها و جنگ ها و سیره پادشاهان بزرگ پرداخته باشد؛ ولی اهتمام به بررسی گوناگون نتایج تفکر انسانی و پدیده های مختلف زندگی روزمره داشته است. از اینرو مورخان اخیراً اقدام به موضوع بررسی خود که همان تمدن باشد، نموده اند. زیرا توجه آنان به شناخت عللی که منجر به خیزش و عوامل موثر در انحطاط و سقوط آن شده، جلب گردیده است. بدون شک تاریخ تمدن تحت حکم مباحث تاریخی درآمده است. و اگرچه بر آن برخی از ویژگی های فلسفه، چربیده و به فلسفه تمدن مصطلح شده است. بهمین دلیل، تمدن در معنای عامش همان ثمرات تلاش های انسانی می باشد، و این ثمرات امکان دارد که در زمینه های تاریخی و زمانی مشخصی ظهور کند. دستاوردهای متعددی از بررسی ها و تالیفات بیشماری از کتاب های متعلق به نظریات فلسفه تاریخ بدست آمده است. با نظر به اینکه نظریاتی پی ریزی شده که به تفسیر و تحلیل مفهوم تمدن پرداخته، و کلاً سعی بر ایضاح قوانین دارد، که در سیر حرکت تاریخی حکمفرماست. از بارزترین این بحث ها، مورخ نامدار ابن خلدون در کتاب "مقدمه" خود، و توین بی در کتاب "تاریخ مختصر" خود، اشینگلر در کتاب "اضمحلال غرب" خود و دیگر متفکرین و مورخان را می یابیم که هر یک نظریه غایی کاملی را دارند که منتج از بررسی عمیقی است در مراحل رشد و انحطاطی که تمدن ها و ملت ها و دولت های پیشین از آن گذر کرده اند.^۳

۱. عفت الشرقاوی (فی فلسفه الحضاره الانسانیة)، م. س. ص ۱۱.

۲. د. محمد عزیز الحبابی (عشرون حدیثاً فی الثقافات القومیة و الحضاره الانسانیة)، الطبعة الثانیة، ۱۹۷۳، القاہرہ، ص ۲۴.

۳. د. حسن الحلاق (مقدمه فی مناهج البحت التاريخی و العلوم المساعد و تحقیق المخطوطات)، بدون طبع، بیروت، ص ۲۴۶.

۶- تاریخ فلسفه تاریخ

ارویای قرن شانزدهم شاهد نهضت اروپا بوده است که زمینه های فکری و هنری و دینی و تاریخی را در بر گرفته بود، و نظاره گر تلخ این دوره درگیری بین کلیسای کاتولیک و رهبران فکری مساعد جنبش های انسانی بوده است؛ کسانی که متعرض تصورات تنگنای تاریخی کلیسای مسیحی بودند. و ماکیاول ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) به جدایی تفکر سیاسی از تفکر اخلاقی تحقق کامل بخشید. و سیاست را در قوانینی ثابت وضع نمود که با توجه به ریشه اش در تحلیل و مراجعه تاریخی روم از خلال "کتاب مباحثات" و درملاحظات دول معاصر اروپایی از خلال "کتاب امیر" دگرگون ناشدنی است.^۱ زمانی که مقولات جان بودان (۱۵۳۰-۱۵۹۶) در باب تفکر علمی و فلسفی دقیق در تاریخ گسترش یافت؛^۲ آنچه که اوریل داکوستا هم ظهور کرد و در مقابل رجال دین که محافظان گروه یهودیان بودند، ایستادگی کرد. و شروع به تفسیر تاریخی جسورانه کتب مقدس مسیحی و یهودی نمود. و با مخالفت بسیاری از نظریات بزرگان روبرو شد؛ و در نتیجه این اعتراض از انجمن گروه یهودیان آمستردام طرد شد. و بشکل های گوناگون در تنگنا و تحقیر و مذلت درافتاد. و یهودیان بر روی او آب دهان می انداختند، و به خانه اش زباله و لاشه مردار پرتاب می کردند. و به مدت هفت سال، آن را تحمل نمود، تا اینکه طاقتش بسر آمد و طلب بخشش و توبه نمود. ولیکن سردمداران دینی از هم کیشان خود خواستند که در میان جمع به خطا و گناهانش اعتراف کند، وی این کار را کرد و پس از آن بر او ۳۹ تازیانه نواخته شد، و در اثنای نوازش تازیانه، لعنت بر او نازل می شد. و بعد هم از وی خواسته شد که در مقابل معبد زانو بزند، و جمعی هم برای خفت و خواریش، وی را لگد مال نمودند و او که تحملش را از دست داده بود؛ وقتی که به خانه اش برگشت حال و روز خوشی نداشت. و بر آن شد که رساله ای بنگارد از آنچه که بر او رفته بود؛ و پس از آن خود را به قتل رساند.^۳ در عصر روشنگری حدود قرن ۱۸ میلادی، ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) به تاریخ اهتمام ورزید. و به آن، بعنوان پدیده ای از پدیده های کوشش انسانی اعتبار بخشید؛ و به تمجید عقل و به

۱. تراث الفکر السياسي قبل الامیر و بعده، مرجعه سابق، ص ۲۴۶.

۲. ألبان.ج.ویدرجی (المذاهب الكبرى فی التاريخ من کونفوشیوس الی توبینی) ترجمه ذوقان قرقوط، مرجع سابق، ص ۱۹۰.

۳. فواد زکریاء (اسبینوزا) الطبعه الثانيه، ۱۹۸۱، دارالتنوير للطباعه و النشر، بیروت، ص ۱۱۳.

معارضه تفکر مسیحی در تاریخ پرداخت.^۱ و ج.ب. بوری مورخ، اهمیت کاربرد فلسفه تاریخ را برای اولین بار به ولتر نسبت می دهد. لذا ولتر کاربرد آن را در بحث تاریخ بسال ۱۷۵۶ م. ارجاع می دهد. پس از آن، باز می گردد به کتاب «ما، خلی بر طبایع امم» خود که بدان دست یافته بود.^۲ همچنانکه متسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) اولین کس است که به دفاع از قوانین تاریخ علیه تفکر تصادفی برآمده است.^۳ بدین جهت، کتاب «روح القوانین» خود را تدوین نمود، و متعاقب انتشار آن، شهرت جهانی بنخود گرفت، و در عرض یک سال ونیم بیش از بیست چاپ را بنخود اختصاص داد.^۴ و بحث این کتاب در علت هاست که بیشتر در مقصد حقیقی تاریخ غور کرده است. و قبل از هر چیز سعی شده است که متوجه تفصیل تاریخ با علل طبیعی همچون آب و هوا و دیگر اوضاع جغرافیایی باشد.^۵ و علی رغم محتوای کتاب روح القوانین که به بحث‌های زیادی پرداخته شده، با ارتباط منسجمی به فلسفه تاریخ خاتمه یافته است. همواره او اساساً در قوانین و شرایط به بحث پرداخته، و به مسایل تاریخ و فلسفه تاریخ پرداخته مگر از جهت روابطشان به این قوانین و شرایط بوده باشد.^۶ همواره بررسی‌های فلسفه تاریخ شامل آن چیزی است که رابرت فلینت در کتاب خود «فلسفه تاریخ در فرانسه و آلمان»، پس از آن در کتاب «تاریخ فلسفه تاریخ» آورده است. نظر اینکه در کتابش از مقدمه ابن خلدون تعریف کرده، و بسیار به شگفتی درآمده است؛ تا جایی که در شأن وی گوید: با قطع نظر از زمان و مکان، با حضور ویکو با فاصله زمانی بیش از سیصد سال با ابن خلدون، افلاطون و ارسطو و آگوستین را برابر با وی ندانسته، و حتی بقیه افراد هم را بپایه وی جایز نمی داند.^۷ او آراء علمای غرب را متحول نمود، هر چند که آنان می پنداشتند ویکو اول کس است که به فکر فلسفه تاریخ افتاده، ولی بعد از آن دریافتند که ابن خلدون بر او پیشی گرفته بود، زیرا از لحاظ قدمت زمانی هم بیش از

۱. عفت الشرقاوی (فی فلسفه الحضاره الاسلامیه) م.س. ص ۲۳۲.

۲. البان.ج. ویدرجی (المذاهب الكبرى فی التاريخ من کونفوشیوس الی توبینی) ترجمه ذوقان قرقوط، مرجع سابق، ص ۱۹۹.

۳. ادوارد کار (ماهو التاريخ) ترجمه ماهر کیالی، و بیار عفار، الطبعة الثانية، ۱۹۸۰، لبنان، ص ۱۱۳.

۴. ساطع الحصری (دراسات عن مقدمه ابن خلدون) م.س. ص ۲۰۳.

۵. البان.ج. ویدرجی، مرجع سابق، ص ۱۹۸.

۶. ساطع الحصری، مرجع سابق، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۷. المرجع اعلاه، ص ۱۷۵.

سه قرن ونیم پیش تر از ویکو بود.^۱ و ابن خلدون مبادرت به بررسی تطور تمدن انسانی نموده بود؛ بدان معنا که فلسفه تاریخ را برارکان علمی قوی استوار گردانیده بود.^۲ آنگاه که کتاب ویکو به مثابه مهارت فلسفه در تاریخ یونان و روم اعتبار پیدا کرده بود؛ ولی مقدمه ابن خلدون، در مهارت فلسفه در تاریخ عرب و اسلام به اعتبار درآمده بود.^۳ علی رغم اینکه ابن خلدون اصطلاح فلسفه تاریخ را بصراحت بکار نبرده بود. لذا مقدمه او در انواع تالیفاتی که در اروپا بنام فلسفه تاریخ قرن ۱۸، و یا علم تاریخ و یا مدخلی بر تاریخ قرن ۱۹ شناخته شده بود، معتبر می نمود.^۴ بدان جهت در مقدمه او اصول نقد تاریخی و فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی به حد تعریف خود رسیده بود.^۵ لذا تاریخ به فضل و همت ابن خلدون علم روشمند پایداری گردید. و صرفاً گفتاری در باب حوادث محسوب نمی شد، بلکه برهان مند بود.^۶ و ابن خلدون به علل حوادث و دلایل آن نظر دارد؛ و در کشف سنتی که بنظم درآمده، کوشش نموده و بر آغاز حوادث و قیام دولت ها و علت یابی سقوط آنها تاکید ورزیده است.^۷ اخبار ایام و ذولی که در صحنه نیستند، جهت کشف و درمان علل و قوانینی که بر آنها حکمفرما بوده، می پردازد. و خطاهای بسیاری از مورخان پیشین را در تفسیر حوادث بخاطر انحصار و جهل در طبیعت بشر و یا طبیعت جوامع و جهل به طبایع اوضاع عمران [اجتماع] دریافت. و بهمین سبب است که ابن خلدون بعنوان بنیانگذار فلسفه تاریخ دارای اعتبار می گردد. آنگاه که از فلسفه، نظر علمی و تعمیمی و تاریخ واقعی را کسب می کند.^۸ بواقع ابن خلدون در مقدمه خود، علم جدیدی را بوجود آورد که یگانه علمی را به نظم درآورده است که کسی از متفکرین شرقی و غربی پیش از وی این کار را نکرده بود؛ و او این علم جدید را علم عمران نام نهاد.^۹ ابن خلدون به

۱. عفت الشرفاوی، مرجع سابق، ص ۴۰۸.

۲. علی عبد الواحد وافی (عقربیات ابن خلدون) بدون طبعه، ۱۹۷۳، القا، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۳. ساطع الحصری، مرجع سابق، ص ۱۹۵.

۴. نفسه، ص ۱۷۰.

۵. لیبب عبد الستار (الحضارات) الطبعه التامنه، بدون، دار المشرق، بیروت، ص ۲۸۷.

۶. د. عبد المنعم عبد الرحمان خضر (المسلمون و کتابه التاريخ) م.س، ص ۱۴۶.

۷. محمد بن صامل السلمی، مرجع سابق، ص ۴۸.

۸. محمد بن عبد السلام الجفائری (مشکلات الحضاره عند مالک بن نبی) م.س، ص ۱۶۵، نقلا عن احمد محمود صبحی.

۹. د. حسن الساعاتی (علم الاجتماع الخلدونی - قواعد المنهج)، الطبعه الثانيه، ۱۹۷۴، بیروت، ص ۲.

این علم می‌بالد، و در این افتخارش به عبارات صریح آن اذعان دارد، و خودش را مبتکر و مخترع در این تألیف دانسته و معتبر می‌پندارد؛ که از کسی تقلید و یا اقتباسی ننموده است.^۱

مقدمه ابن خلدون در بردارنده آنچه که از علم جدید است، برای اوشهرت گسترده‌ای بوجود آورده و نامش را در میان اندیشمندان جهان جاودانه نموده است.^۲ او زعیم و نوآور علم تاریخ است.^۳ بهمین جهت اکثر بزرگان دریافته‌اند که وی پدر تاریخ و بنیانگذار علم تاریخ است؛ تا جایی که پرفسور آلبان ج. ودرگی به آن تصریح نموده است.^۴ مقدمه آنقدر به یگانه مولف عربی خود نزدیک است، که در اثنای قرائت آن حس می‌شود که اونسبت بخود ما و واقعیت ما نزدیکتر است، تا خویشتن خویش، به عبارت دیگر، هنگام خواندن مقدمه، احساس می‌شود که ما می‌خوانیم آنچه را که بعدها نوشته نمی‌شود؛ و در حال حاضر می‌شنویم آنچه را که بعدها نقل نگردد.^۵ ابن خلدون شخصیت غیر مترقبه نسبت بزمان خود بود، عصری که جهان اسلام یکپارچه نبود، و بین دولت‌های کوچک طایفه‌ای، کینه‌توزی به حد اعلی خود رسیده بود. بهمین خاطر مقدمه او بین غوغای درگیری‌های دولت‌های طوایف و میان مردم فرومایه، گمنام و بی ارزش مانده بود. تا جایی که اروپایی‌ها آن را ترجمه و از آن استفاد کردند؛ و مبادرت به بررسی‌های متعدد آن نموده و به هزاران تألیف رسیده است.^۶ و جرج سارتن در حق ابن خلدون گوید: صرفاً بزرگترین مورخین قرون وسطی به بلندای همچون عمالقه [قبیله‌ای در شت هیکل] بین قبایل فرومایگان نبودند، بلکه همچون فلاسفه اولیه پیشین مانند ماکیاول و بودان و ویکو و کانت و کورتو بودند.^۷ و سیلوستر دی ساسی (۱۷۵۸-۱۸۳۸) مستشرق فرانسوی که نتایج علمی ابن خلدون را بررسی کرده، سخن معتبری را بازگویی نماید که

۱. ساطع الحصری، مرجع سابق، ص ۱۳۶.

۲. د. حسن الساعاتی، مرجع سابق، ص ۵.

۳. د. محمد جلال شرف و د. علی المعطی محمد (الفکر السیاسی فی الاسلام شخصیات و مذهب)، ۱۹۷۸ بدون طبعه، الاسکندریه، ص ۱۵۱.

۴. عبد العلیم عبدالرحمان خضر، مرجع سابق، ص ۱۳۹.

۵. د. عبدالعلیم عویس (التاصیل الاسلامی لنظریات ابن خلدون)، الطبعه الاولی، کتاب الامه، ۱۹۹۶، قطر، ص ۱۱۲.

۶. المرجع اعلاه، ص ۱۰۹.

۷. نفسه، ص ۱۱۲.

ابن خلدون متسکیو عرب است،^۱ و پس از آن فردریک شولتز (۱۷۹۹ - ۱۸۲۹) که اشاره بر ضرورت چاپ و نشر فوری و ترجمه این بحث فلسفی مولفی که بحق متسکیو شرق نامیده می شود، دارد.^۲ بدین جهت روش تاریخی خلدونی با دقت علمی متمایز گشته است. لذا تاریخ پیش از ابن خلدون، گونه ای از گونه های ادبیات و نوعی قصه های شبانه و سخن از حوادث بود. بواقع پیشینیان به تاریخ آنچنان می نگریستند که به دفتر اخبار [ایام] نگریسته می شد. و تاریخ از لحاظ قواعد و اصول و اساس و روش از جمله علوم به حساب آورده نمی شد.^۳ کسی منکر آن نیست که تاریخ بدست ابن خلدون به قله رفیع کامل علمی خود رسیده است.^۴ گرچه وی فقط اهتمام به سئوالات حوادث گذشته و ثبت گزارشات ننموده، همینطور نه تنها از چگونگی حدوث آن، بلکه به پیشرفت والای شناخت آن، سخن رانده است؛ و از علل وقوع این حوادث پرسش هایی می نماید.^۵ و به کشف مهمترین عوامل و اساسی که در طی پیشرفت تمدن ها بوده، همچنین عوامل و عللی که باعث ویرانی تمدن ها شده، همت گماشته است. بدین جهت، بسیاری از محققین و متخصصین او را معتبر دانسته مبنی بر اینکه وی پیشوای فلاسفه تاریخ است؛ زیرا که برای اولین بار ابن خلدون در تاریخ تفکر انسانی مبدع علم الاجتماع بشری و قوانین سازمان یافته زندگی و تطور جامعه بوده است.^۶ همچنانکه علمی را کشف نمود که قبلاً شناخته شده نبود؛ و این مولود جدید را علم عمران نام نهاد.^۷

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

-
۱. د. سفیتلانا باتسیفیا (العمران البشری فی مقدمه ابن خلدون)، ترجمه رضوان ابراهیم ، بدون طبعه ، ۱۹۷۸ ، لیبیا، تونس، ص ۹۱.
 ۲. المرجع اعلاه، ص ۹۳.
 ۳. عبد العلیم عبد الرحمان خضر، مرجع سابق، ص ۱۴۵.
 ۴. نفسه، ص ۱۴۶.
 ۵. حسن الساعاتی، مرجع سابق، ص ۵۴/۵۳.
 ۶. سفیتلانا باتسیفیا، مرجع سابق ، ص ۵.
 ۷. د. محمد الطالی (منهجیه ابن خلدون التاریخیه) الطبعه الاولى، ۱۹۸۱ ، دارالحدانہ، ص ۹.